

(شماره 10)

یازدهم آبان یکهزار و سیصد هشتاد و هشت

سردبیر:
اسد نودینیان

Tel:0046707583441

مبارزان کمونئیست

جنبش مردم برای سرنگونی جمهوری اسلامی،
استراتژی و آلترناتیو کمونیستی کدام است؟

جنبش مردم برای سرنگونی جمهوری اسلامی،
جدال چپ بر سر استراتژی مشترک،
استراتژی و آلترناتیو کمونیستی کدام است؟

توضیح کوتاه راجع به انتشار این مطلب!
این مطلب را مدتها پیش بعنوان آخرین بخش نوشته مفصل
"ارزیابی از انشعابات و مصاف های کمونیسم کارگری
در ایران" تهیه کرده ام. در نظر داشتم همراه با دیگر
بخش هایش بصورت کتاب جداگانه ای یکجا منتشر کنم،
اما چون اکنون بحث حول این مسائل در میان جریانات
موسوم به کمونیسم کارگری بالا گرفته و موضوع نوشته
به اوضاع سیاسی کنونی و این مباحث ربط دارد تصمیم به
انتشار آن در دو قسمت جداگانه گرفتم.

مجید حسینی

13 آبان را به روز اعتراض علیه
جمهوری اسلامی تبدیل کنیم!



در این شماره همچنین میخوانید:

13 آبان برای سه جبهه، مردم، رژیم اسلامی و سیزها معانی مختلفی دارد. جمهوری اسلامی با بسیج نیروهای مزدور و از زبان سران ریز و درشت اش دارد عموم مردم را تهدید می کند و به تکاپو افتاده اند. از اولیای دانش آموزان تعهد میگیرند و تهدید میکنند که، در صورت شرکت بچه هایشان در اعتراضات 13 آبان آنها را اخراج خواهند کرد. رژیم اسلامی بدنبال سرکوبهای خونین خرداد و تیر امسال و با نه محکم مردم در روز قدس تجربه گرفته و متوجه اند که مردم از هر فرصتی برای مبارزه با آن استفاده میکنند و اکنون دارند از تمامی ابزار هایشان برای مرعوب نمودن مردم و جلو گیری از اعتراضات دانش آموزان و معلمین در 13 آبان استفاده می کنند. فرمانده نیروهای انتظامی "توصیه" می کند که اگر می خواهید تجمعی داشته باشید از هم اکنون برای آن مجوز رسمی درخواست کنید. تا از "چتر امنیتی" بهره مند شوید. استاندار تهران زبان صریح تهدید علیه برگزاری تجمعات غیر قانونی را با بیان "برابر با قانون" مقابله خواهند نمود، ابراز می دارد. فرمانده سپاه با صراحت میگوید "نظام جمهوری اسلامی یک نظام "مقدس الهی" است و باید بدانیم امروز ما چه تکلیفی در برابر آن داریم. اگر تصور کنیم خطراتی نظام را تهدید نمی کند اشتباه فکر کرده ایم." او گوشزد می کند که "اگر مراقب نباشیم در آینده مشکلات جدی تری را خواهیم داشت" ادامه می دهد که "حفظ نظام جمهوری اسلامی ایران از ادای نماز واجب تر است." اینها بدست تشخیص داده اند و می دانند که دستگاه سرکوب و توأبیتشان کار ساز نبود و مردم تصمیم اشان را گرفته اند و حشت مرگ سرپای این دولت را فرا گرفته است. 13 آبان فرصت دیگری را برای ابراز وجود وسیعترین توده های مردم معترض باز کرده است. مردم از این فرجه استفاده خود را خواهند نمود و دارند همه روزها و مناسبت های مختلف خود جمهوری اسلامی را به روز اعتراض برای سرنگونی آن تبدیل می نمایند. تمام تهدیدات و یاهه سرپها علیه حرکات اعتراضی مردم و تدابیر برای جلوگیری از آن دست و پا زدنهای دم مرگ رژیم را بنمایش در می آورد.

برگی از تاریخ: نسان نودینیان

بیاد مبارز جنبش کمونیستی،
جعفر شفیع!

در حاشیه مرگ تراژیک
سهیلا قدیری (خورشید)

صفحه 5

10 اکتبر روز جهان ی علیه اعدام را به روز

محاكمه رژیم صد هزار اعدام تبدیل کنیم

صفحه 6

اساس سوسیالیسم انسان است . سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است (منصور حکمت)

جنبش مردم...

میان نیروهای اپوزیسیون و ارائه ارزیابیهای مختلف از این وقایع و اوضاع آتی ایران گشته است.

بدنبال "انتخابات" و رئیس جمهور کردن احمدی نژاد، جناح اصولگرایان و دارودسته های اوپاش خامنه ای در محدوده ارگانهای بالای دولتی منسجم تر شدند، اما تنها ماندند و پرو و بالشان ریخت و در مقابل مردم ضعیف تر از آب در آمدند. اولویت این دولت، بنوع دیگری "سبزها"، جبران ناتوانی دوره چهار ساله گذشته همین رئیس جمهور در به عقب راندن جنبشهای اجتماعی و اعتراضی و اعاده "نظم" بر جامعه است. دستاوردهای مردم در اعتراضات 22 خرداد به این طرف به مشکلات گذشته این دولت اضافه شده و تا این لحظه از باز پس گرفتن آن ناتوان بوده و دولت گامی به عقب رفته است. زندان، شکنجه و تجاوز به زندانیان، سرکوب و ترور و سر به نیست کردن فعالین اعتراضات عمومی و دیگر عرصه های اجتماعی جواب این دولت به وضع موجود است. از نظر جناح در قدرت، حفظ نظام اسلامی، رئیس جمهور دیکتاتور را طلب میکند و جناح سبز این را کار ساز نمی داند و آنرا خطری برای موجودیت نظام اسلامی بحساب می آورد. اختلاف و مراقبه دو جناح سبز و سیاه بر سر چگونگی بقاء نظام و راه بیرون راندن مردم از میدان مبارزه علیه کلیت رژیم اسلامی است. رئیس جمهور کردن احمدی نژاد و جست و خیز جناح موسوم به سبز بمعنی بالا گرفتن بحران در دولت، شدت گرفتن بی ثباتی سیاسی دولت، عدم بهبود وضعیت اقتصادی مردم، غیر ممکن بودن خلاصی مردم از فرهنگ اسلامی و زندان و کشتار در چهار چوب دولت اسلامی و دو جناح آن است. "انتخاب" احمدی نژاد جواب یک جناح به بحران سیاسی کنونی است که سالهای سال است هر دو جناح نظام این جواب را مشترکا داده اند و به بن بست رسیده اند. خاتمی قول "اصلاحات" داد ولی جوابش سرکوب و اعدام و زندان بود. موسوی و مهدی کروبی از جمله ادامه دهندگان و پایه گذاران و سردمداران همین جوانبند و تکرار تجربه خاتمی و مشابه آن توسط آنها غیر ممکن است. نه مردم این را قبول دارند و نه جناح خامنه ای آنرا تحمل خواهد کرد. این جواب را تا کنون کارگران، زنان، جوانان، دانشجویان نپذیرفته اند و مردم این رژیم جنایتکار را در هیچ بسته بندی نمی خواهند. مردم با چند سال صرف وقت و تحمل هزینه گزافی از خاتمی و نوخردایها عبور کردند و در بعد اجتماعی و میلیونی از آن ماجرا درس آموختند و تجربه گرفتند. این تجربه و آموزش اجتماعی دود نشده و به هوا نرفته و در جریان اعتراضاتی که از 22 خرداد امسال شروع شد و در روز قدس دوباره خود را نشان داد و در همان بعد میلیونی و اجتماعی بکار گرفته شد. از دوره ظهور دوخرداد تا کنون جامعه ایران و جنبش مردم برای سرنگونی جمهوری اسلامی روند رو به رشدی را طی کرده و گسترده تر و خود آگاه تر شده و فشرده آن در اعتراضات اخیر به نمایش در آمد. کسی این روند ادامه دار و این تغییرات مهم اجتماعی در سیاست و در جامعه ایران را نبیند نمی تواند امروز را بفهمد و سیاست درستی بگیرد. در همان ساعت و روزهای اولیه شروع اعتراضات

به جای مقدمه بر این بحث ابتدا به نکاتی خیلی کلی و کوتاه در رابطه با اوضاع جاری در ایران اشاره میکنم. بدنبال آن وارد بحث مشخص احزاب و نیروهای سیاسی چپ ایران و در ادامه به استراتژی یا الترناتیو کمونیستی در جواب اوضاع فعلی و جهتی که جریانات کمونیستی باید بگیرند خواهیم پرداخت.

تحرك توده ای که از 22 خرداد 1388 در تهران و دیگر شهرهای ایران شروع گردید و در روز 27 شهریور 1388 (روز قدس) بار دیگر قدرت و تدام خود را بنمایش در آورد، بزرگترین و مهم ترین حرکات اعتراضی تا کنونی مردم برای بزرگترین جمهوری اسلامی و خلاصی از شر حکومت مذهبی در ایران است. این اعتراضات جامعه را تکان داد، همبستگی اجتماعی و مبارزاتی مردم را بالا برد و پرچم امید به رهائی از دست رژیم اسلامی و جناحهای آنرا بر فراز جامعه کوبید. از این به بعد فاکتور مردم و اعتراضات آنها، چاره جوئی برای نجات نظام در تعیین سیاست داخلی از طرف دولت احمدی نژاد و در عرصه بین المللی توسط آمریکا و کشورهای اروپائی در برخورد به جمهوری اسلامی از جمله مهم ترین عوامل تعیین کننده اند. عزم غیر قابل برگشت مردم برای سرنگونی رژیم اسلامی مسئله اتمی ایران و حتی کانون بحران در خاورمیانه، فلسطین را در سایه خود گرفته است. مبارزات مردم در خیابانهای تهران و شیراز و اصفهان و مشهد و تبریز و..... سر نوشت و آینده حزب الله در لبنان و حماس در فلسطین و طالبان و بطور کلی جنبش اسلام سیاسی در خاورمیانه و کشورهای آفریقائی را تیره و تار کرده است. مردم میخوانند کار این رژیم را تمام کنند و سدی بر تکرار سناریوهای شبیه عراق ببندند و از این طریق چهره سیاسی دنیا و مخصوصا خاورمیانه را به نفع بشریت تغیر دهند. به همین دلیل این مبارزات افق نجات جامعه جهانی از دست این حکومت اسلامی و بختک اسلام سیاسی را روشناتی بخشید و موج وسیعی از حمایت و سمپاتی بین المللی را بخود جلب نمود. در وصف این مبارزات شاعران شعر سرودند، خوانندگان بین المللی ترانه خواندند و افکار عمومی جهانی بر ایران متمرکز گشته و این دستاورد به قیمت جان و از خود گذشتگی مردم بدست آمده است. مردم جمهوری اسلامی را نمی خواهند و حمایت بین المللی انسانهای شریف و آزاده را پشت سر دارند و اگر این رژیم تا کنون بر سر کار مانده و ماشین سرکوب و کشتار آن هنوز کار میکند دلیلش فقدان الترناتیو معتبر و مورد قبول جامعه در میان نیروهای اپوزیسیون رژیم است. نه نیروهای چپ و نه راست اپوزیسیون تا کنون نتوانسته اند توجه آنچنانی را به خود جلب نمایند و در رویدادهای اخیر نقش جدی و قابل توجهی ایفا کنند. اگر این ضعف نبود تظاهراتهای دو میلیونی و چند صد هزار نفری اولیه و یا حرکت اعتراضی روز قدس برای بزرگترین سرنگونی جمهوری اسلامی و حداقل تمویل توازن قوای دیگری بر آن کافی بود. این نیرو باقی است و در کمین است و هنوز تکلیف جمهوری اسلامی را روشن نکرده و باز هم پا به جلو خواهد گذاشت. این وضع را دوست و دشمن درک کرده اند و منشاء تحرك و صف بندیها در

در پناه حکومت و نیروهای سرکوبگرش، شال سبزه ها و اپوزیسیون خودی رژیم هم می خواهند رسالت تاریخی خود را هم چون گذشته برای حفظ نظام بکار اندازند و کل توانشان را برای ترمز کردن و مخدوش کردن مطالبات و شعارهای روز 13 آبان به بکار انداخته اند. سایه مرگ دولت اسلامی بر چهره آنها نمایان است. از مجمع روحانیون قم تا موسوی و کروبی همه به خط شده اند به مردم یاد آوری می کنند که این روز را برای حفظ آنچه سی سال علیه اش در دوران حاکمیت و اکنون اپوزیسیونی شان برای حفظ آن تلاش کرده اند گرمی بدارند. اینها مجدداً به تقلا افتاده اند که مردم را برای حفظ نظام اسلامی و بقول خودشان خطر "امریکا" به خیابانها بیاورند. می خواهند مبارزه مردم را به بیراهه بکشاند و کار و رسالت اینها همین است.

اما اعتراض بمناسبت 13 آبان همچون تمام مناسبت های دیگر این دوران، مناسبتی است برای ابراز خشم و نفرت علیه حکام اسلامی و مجرای است برای ابراز وجود سیاسی مردم، فرجه ایست برای رویارویی با حاکمان اسلامی و کوبیدن میخ دیگری بر تابوت این دولت قاتل و آدمکش.

روز 13 آبان، روز دانش آموز، برای میلیونها دختر و پسر جوان که در نظام اسلامی محرومیت کشیده اند و چشمانشان با سلب هر گونه آزادی فردی و اجتماعی و ممنوعیت ابتدائی ترین حقوق انسانی شان باز شده است روز اعتراض به این بی عدالتی ها و اعتراض به دخالت افسار گسیخته قوانین اسلامی در شئون زندگی آنها است.

روز 13 آبان روز زور آزمانی این سه جبهه است و مردم دولت اسلامی و دارودسته سبزه ها را در مقابل خود دارد. بدون شک توده های وسیع مردم با اعتراضات خود علیه فقر و فلاکتی که این رژیم بر زندگی شان اعمال نموده، علیه بی حقوقی ها، زندان، شکنجه، علیه قوانین مذهبی و ستم و نابرابری بر زنان و علیه کلیت رژیم اسلامی از نوع سبز و سیاه آن مبارزات خود را ادامه خواهند داد.

ما از تمام احزاب و نیروهای چپ و کمونیست و مردم آزادیخواه و سرنگونی طلب در خارج از کشور دعوت میکنیم، در تظاهراتهای سازمانها و احزاب کمونیستی و چپ فعالانه شرکت کنند، صف قدرتمند نیروهای سرنگونی طلب علیه نظام جمهوری اسلامی، و "منتقدین" مصلح آن را تقویت بنمایند.

مرگ بر جمهوری اسلامی
زنده باد مبارزات حق طلبانه مردم در ایران
زندباد آزادی، برابری، حکومت کارگری

مبارزات کمونیست
2 نوامبر 2009

اخیر یک دهم، دو باره تاکید میکنم یک دهم، توهمی که به خاتمی بود نسبت به میرحسین موسوی و مهدی کروبی در میان جامعه و مردمی که به خیابان آمده بودند وجود نداشت و ندارد. جنبش اعتراضی مردم در دوره خاتمی به این درجه از رشد نرسیده بود و موقعیت فعلی را نداشت. توهم به سبزه‌ها را باید دائماً زد و کوبید، منتها باید به اندازه وزن و جایگاهی که دارد برای آن حساب باز کرد. سبزه‌ها حاشیه اند و خیز مردم برای رهائی از شر حکومت اسلامی روند اصلی و پیشبرنده این حرکات است. شکی نیست که در رویدادهای اخیر و تا هم اکنون سبزه‌ها در مرکز توجه رسانه های غربی و بخشی از اپوزیسیون ملی اسلامی ایران قرار دارند، اما مردم و خواست های آنها در حاشیه اند. این وارونگی در تعریف حقایق اجتماعی، این مهندسی افکار را خیلی ها از جمله حزب "حکمتیست" پذیرفتند و تئوریزه کردند. باید بطور قاطع و روشن علیه این روند ایستاد. اگر سبزه‌ها دستشان به جایی برسد، اگر جناح خامنه ای بتواند از این تلاطم خود را نجات دهد و عقبگردی را به جنبش اعتراضی مردم تحمیل کند مردم از سر بی آلترناتیوی و ناچاری و استیصال به آن تن خواهند داد و هیچگونه ربطی به "توهم" کارگر و جامعه به جناحهای سبز و سیاه ندارد.

مهره هائی چون موسوی و مهدی کروبی نمی توانند به جانی برسند، نه آنها اصلاح طلب اند و نه این رژیم قابل اصلاح است. باز سازی ارتجاع توسط احمدی نژاد و خامنه ای هم ممکن نیست، لازمه آن دادن آزادیهای سیاسی به مردم، براه انداختن اقتصاد، یا کودتا و کشتار خونین و کنار آمدن آمریکا و کشورهای اروپائی با جمهوری اسلامی است. این ملزومات برای این رژیم قابل تحقق نیست. ظهور قدرتمند جبهه سوم، یعنی مردم، فرجه کودتا را از آنها گرفته و این کار در توان دولت احمدی نژاد نیست. اگر کودتای سیاسی اصولگرایان در مقابل جناح دیگری از خودشان در جریان "انتخابات" مردم را بدخلالت میلیونی در سیاست ایران و اعتراض خیابانی کشاند و پایه های این حکومت را بلرزه در آورد، هر گونه کودتای نظامی می تواند از طرف مردم به شکست و سرنگونی و با فروپاشی این رژیم منجر گردد. در چنین صورتی در غیاب اپوزیسیون قوی و با آلترناتیو برای اداره جامعه شروع جنگ داخلی از طرف دستجات و باندهای مختلف حکومتی یکی از احتمالات است. در هر صورت، کودتا مرگ سریع رژیم را با خود دارد و سبزه‌ها نمی توانند کاری بکنند، نه مردم را دارند و نه دوستان سابق خود در دولت را. بهر درجه ای دولت احمدی نژاد در جهت پاک کردن سبزه‌ها به جلو رود، زمان تحرک مجدد و رو در روئی مستقیم تر مردم را با خود به جلو انداخته است. مسئله این است که اصولگرایان مجبورند این راه را بروند، اپوزیسیون درونی حکومتی با هر نامی و در هر شکلی یکی از ارکان پایدار نظام است، ایجاد نقطه تعادل بین سبزه و سیاه و اپوزیسیون خودی ممکن نیست و امکان ظهور مهره های ملی مذهبی بازار پسند با چهره های مردم دار و خارج رژیمی تر در مراحل بعدی هست و باید برای پس زدن آماده شد. خامنه ای در سخنان روز دوشنبه 29 تیر بدرستی اوضاع را ترسیم کرد و گفت:

"نخبگان مراقب باشید، زیرا در امتحان عظیمی قرار گرفته دارند و موفق نشدن در این امتحان تنها مردود شدن نیست بلکه موجب سقوط آنها خواهد شد."

او درست میگوید و مردود شدن در این تحولات معنی ندارد و اصل موضوع سرنگونی حکومت اسلامی است و

مردم همین را میخواهند و برای همین به میدان آمده اند. در هر حال ضعف ایندوره از مبارزات مردم توهم به سبزه‌ها نبود، عدم حزب کمونیستی و تشتت و سردرگمی در چپ و لت پار کردن حزب منصور حکمت بود که در چنین روزهایی می توانست نقش سرنوشت ساز ایفا بنماید. این ضعف بحث نمی شود تا ضعف احزاب موجود پرده پوشی گردد و تلاش برای رفع این کمبود نا لازم به نظر آید. رسانه های بورژوازی، تلویزیونها، رادیو فردا، بی بی سی، رادیو فرانسه و آلمان و غیره سبزه‌ها را رهبر مردم میکنند تا ضمن فشار بر دولت احمدی نژاد جنبش توده ای مردم را مهار کنند و یا اینکه به زیر پرچم سبزه کانالیزه کنند و جلو رشد چپ و کمونیسم را بگیرند. حزب حکمتیست(حککج) با تبلیغات این رسانه ها همسو شد و با جا زدن شال سبزه سیدی بعنوان رهبر اعتراضات مردم عملا در حاشیه این کمپین تبلیغاتی قرار گرفت. حزب کمونیست کارگری ایران (حککا) این رویدادها را "انقلاب" و "انقلاب جاری" میخواند. هر دو حزب، بویژه حزب حککج، بر اساس نقدهایی که به سیاست همدیگر دارند تصورات سیاسی تشکیلات خود و بخشی از چپ را شکل میدهند. مبنای قضاوت و نقطه حرکت فعالین این احزاب نقد طرف مقابل و رقابت با حزب رقیب است. در حالیکه بستر هر دو و استراتژی آنها و بسیاری دیگر از جریانات موسوم به چپ یکی است و جای جواب کمونیستی به این اوضاع هم چنان خالی است.

با وجود تشتت و پراکندگی در میان چپ جامعه، در جنبش کمونیستی، در میان احزاب و نیروهای سیاسی چپ، هنوز آن احزاب و گروه و محافلی که به کمونیسم کارگری موسومند منسجم ترین و پر "خطر" ترین نیروی چپ ایران برای جریانات راست بحساب می آیند. به همین دلیل در نقد این جریانات بعنوان چپ ترین نیروهای موجود می توان توجه فعالین کمونیست را به ضرورت تلاش برای تشکیل حزب کمونیستی و چاره سر کردن این اوضاع جلب کرد.

اعتراضات خرداد 1388 و حزب کمونیست کارگری ایران- "حکمتیست"!

حککج این رویدادها را ناشی از جنگ جناحی و اشتباه مردم می داند که در اعتراض به تقلب در "انتخابات" بدنبال "سبزه‌ها" براه افتاده اند. این سیاست در بهترین حالت و ارفاق به این حزب آنها را به موضع عدم دخالت گری، مبلغ خانه نشینی در این دوره، فراخوان به مردم که شعار سرنگونی ندهند، خیابانها را خلوت کنند و با رژیم در نیفتند انداخته و اینها را با صراحت بیان کرده اند. سیاست این حزب، ظاهرا در تقابل با سبزه‌ها است، اما در اصل و ندانسته هم جهت با موسوی و در چهار چوب تلاش او و دیگر جریانات برای مهار حرکت مردم قرار میگیرد. در جمله اول اطلاعیه 25 تیر این حزب (17 ژوئیه) 2009 در رابط با آمدن رفسنجانی به نماز جمعه بنام: "به سینه جمهوری اسلامی، طرفداران رفسنجانی، دست رد بزنید" چنین نوشته اند:

"در ادامه جنبش اسلامی و درون رژیمی اعتراض به "تقلب" در انتخابات رئیس جمهور دهم، دعوی جناحهای رژیم به مرحله جنیدی رسیده است."

به این جمله توجه کنید، بعد از گذشت یک ماه از تظاهرات و راهپیمایی میلیونی مردم در اکثر شهرهای بزرگ ایران، بعد از کشته شدن دهها نفر، زخمی شدن صدها نفر، زندانی کردن هزاران نفر، حاشیه ای شدن

مسئله تقلب و محوری شدن "خطر" سرنگونی رژیم در اثر این اعتراضات در همان روز اول، بعد از اعتراف سران سبزه و سیاه به "خطر" سرنگونی و "سقوط" رژیم، هنوز این حزب در فاز تقلب به انتخابات با تئوریهای بی ربط خود ور میرود. جامعه ایران دارد مهم ترین تحول 30 ساله اخیر خود را از سر میگذراند، بر آشفته است، این حزب تحرک مردم برای سرنگونی رژیم اسلامی را "ادامه جنبش اسلامی" و "اعتراض به "تقلب" میخواند. همین نظر را مستعفیون در آوریل 1999 راجع به خاتمی دادند و از حزب بیرون رفتند، بدان توجه کنید:

"تا جایی که به شرکت مردم در انتخابات و حمایت آنان از خاتمی مربوط میشود، این شرکت کردن بر خلاف ارزیابی سهل انگارانه حزب تنها توده‌نی به رژیم اسلامی نبود. برای اولین بار بعد از هیجده سال مردم به قواعد بازی رژیم تن داده بودند." از نوشته "یک گام به پیش، چند گام به پس! در باره برخی مسائل گرهی جنبش ما" از بهمن شفیق است و این نوشته آن دوره تمام سیاست و تئوریهایی امروز حزب کورش مدرسی را در خود دارد.

سیاست این حزب اقتضا میکند که شال سبزه سیدی را ببیند، شعار الله و اکبر را بشنود، اما صحنه های درگیری مردم با مزدوران را نبیند و شعارهای "موسوی بهانه است نظام نشانه است"، "مرگ بر خامنه ای"، "مرگ بر دیکتاتور" و "زندانی سیاسی آزاد باید گردد" را نشنود. چرا این حزب روند فعلا مثبت و رادیکالتر شدن اعتراضات مردم را نمی بیند؟ چرا استعداد این حزب در توضیح شعارهای راست و جایگاه آنها شامل حال شعارهای رادیکال نمی شود؟ آیا با شمردن شعارهای رادیکال و سبک و سنگین کردن رادیکال و غیر رادیکال آن امکان دارد این حزب را متوجه موقعیتی کرد که بدان دچار شده است؟ بنظر من، چون نه این طریقه درستی در تشخیص جایگاه این مبارزات است و نه این حزب اشتباه میکند تا بتوان آن را متوجه اشتباهاتش کرد. حزبی که چندی پیش اعلام کرد جنبش سرنگونی شکست خورده، مجبور است اعتراضات مردم علیه رژیم را به باد استهزا بگیرد تا بتواند از تئوریهایش دفاع کند. این حزب دارد راه خود را میبرد، چپ نمائی ایندوره آن حول "اصولگرایی طبقاتی و مارکسیستی"، درست تر است بگوئیم بحث "اثباتی" آن قرار است روی سیاسی اش را توجیه و پرده پوشی کند. این موضع سیاسی تغییر شیفت این حزب و حرکت آن از بستر احزاب موسوم به کمونیسم کارگری بطرف جریانات بنام چپ ایران را به انتها رساند. از نظر تشکیلاتی انقلاب ایدئولوژیک درونی اش را کامل نمود و نتیجه آن منسجم شدن در درون و منزوی شدن بیشتر در بیرون است. در این نوشته قصد نقد کامل و همه جانبه مواضع این حزب را ندارم، زیرا اعتراضات میلیونی و ادامه دار مردم در شهرهای بزرگ ایران جواب درخور به این حزب و امثال آنها را در سطح جامعه در دانشگاهها در خیابانها و محلات تهران و دیگر شهرهای بزرگ ایران داده است. اما اشاره کوتاه به نکاتی دیگر از سیاست آنها را لازم میدانم.

"جنبش اسلامی و درون رژیمی اعتراض به "تقلب"، این چند کلمه در جمله اول اطلاعیه حککج فشرده ای است از محتوا و پایه برخورد این حزب در نوشته ها و سخنرانیهای رهبران آن به اعتراضات اخیر در ایران. این حزب هم شروع اعتراضات مردم و هم شدت گرفتن اختلافات درونی جناحهای رژیم را به "تقلب" در "انتخابات" و توهم مردم به دو جناح رژیم ربط میدهد. خارج از درستی و نادرستی این سیاست، این روش

برخورد به تحولات اخیر نمی تواند علل شرکت وسیع مردم در این اعتراضات و ایجاد شکاف غیر قابل ترمیم در هیئت حاکمه ایران را توضیح دهد. نمی شود شروع ماجرا را به انتخابات و رویدادهای دور و بر آن محدود کرد و به میل خود سابقه مبارزات مردم، سابقه اختلافات درونی میان سران رژیم و کل آن پروسه هائی که هر یک از این دو در سالهای اخیر طی کرده اند قیچی کرد. از هر رهگذری با مختصر آشنائی به جامعه ایران بپرسید تصویری از سابقه و پروسه شکل گیری بروز اختلافات در هیئت حاکمه و چگونگی سیر رو به رشد مبارزات مردم در مقابل کلیت نظام اسلامی را برایت تعریف خواهد کرد. رویدادهای اخیر حلقه ای از آن سابقه و این پروسه اند، گذشته ای پشت سر دارند و نمی شود به میل خود و مطابق با تئوری و ذهنیت درون تشکیلاتی تاریخ اجتماعی درست کرد و فضای ایجاد شده در درون حزب خود را به جای جامعه و تاریخ واقعی قرار داد. قبل از چند تکه شدن حزب همه ما در برخورد به این دو روند روش دیگری داشتیم. حزب آن دوران قدم بقدم اوضاع ایران و سیر رویدادها را روشن میکرد و در ادامه آن منصور حکمت در آخرین اظهار نظرش در ژوئیه 2001 در انتر ناسیونال هفتگی 62 تحت عنوان "هیچ بخشی از حکومت دیگر نمیتواند جلو رشد اعتراضات مردم را بگیرد" پیش بینی "پا گرفتن نوعی مرکز جدید" یعنی امروز را در "میان سران اصلی حکومت" کرده بود. جریانات راست و بعضی از چپ ها به خاطر آن سیاست به همه ما بد و بیراه گفتند و جوابشان را دادیم. تعقیب لحظه به لحظه آن رویدادها و دادن تورنما از مراحل پیش رو و همراه با آن سیاست درست و مسئولانه ای که آنموقع حزب گرفت پایه های اجتماعی چپ در جامعه و صف سرنگونی طلبی را گسترده تر کرد و بسیاری از مدافعان متوهم به جریان "اصلاح طلبی" را سرنگون طلب کرد. کمونیسم منصور حکمت در رسیدن جنبش سرنگونی طلبی مردم به وضعیت فعلی امروز نقش داشته است. حزبی که جلو این تاریخ می ایستد با فعالین و مدافعین آن تاریخ روبرو است و باید از طرف کمونیست ها جواب بگیرد. مستعفیون 1999 پراکنده بودند، حزب و تشکل نداشتند و بقول منصور حکمت "با" ایدئولوژی دوخرداد" میخواستند "اپوزیسیون کارگری" در حزب درست کنند. حزب "حکمتیست" به این خط پیوسته و با ایدئولوژی "سبز" اش نیروهای پراکنده دیروز آن خطر را صاحب حزب کرد و تئوریهای بهمین شفیق را رو آورد و در وصف اش جنجال به پا میکنند. خوب این حزب محق است انتخاب کند و آن روش بر خورد به جامعه و روندهای سیاسی و مند حزب منصور حکمت را کنار نهد و براه خودش برود. اما بهیچ وجه نباید قبول کرد که جامعه و مکانیسم های آن را با این سادگی و در روز روشن دور بزنند و شروع تاریخ و رویدادها را به "انتخابات" و ظهور موسوی و کروی و امثال آنها گره بزنند. در کجای دنیا بی ارزش ترین رویدادها را بدون توجه به سابقه و زمینه های مادی و اجتماعی آن از طرف فعالین سیاسی و جریانات متوسط الحال بدین گونه تحلیل کرده اند تا ما سقوط سیاسی این حزب را تحلیل غلط بحساب بیاوریم؟ محور اصلی اعتراضات اخیر در ایران بیزاری مردم از جمهوری اسلامی و نخواستن این رژیم است، باید این را تقویت کرد و بیزاری بر حق مردم را دید و بر پایه آن دخالت کرد و اجازه نداد توقع مردم را پائین بیاورند و به کم راضی شوند. حزبی که به بهانه مبارزه طبقاتی و کارگری از دخالت در سیاست دوری میکند، به تحولات جامعه پشت میکند، مردم را تنها میگذارد و از رو در روئی با رژیم گریز میزند کسی آنرا جدی نمی گیرد.

فشار جنبش اعتراضی مردم در بالای حکومت اختلاف و دو دستگی بزرگی بوجود آورده و حزب حکمتیست این مسئله را معکوس می بیند و اختلاف در هیئت حاکمه را مایه تحریک مردم می داند. فراگیری و گسترده شدن افق خلاصی از دست رژیم اسلامی آن افق و امید است که بطور عام جنبش اخیر مردم و جایگاه آنرا توضیح میدهد، نه شعارهایش و حتی نه شعارهای رادیکالاش. تناقضات سیاسی و اقتصادی و بین المللی رژیم، پایه های این افق است. همین افق سران سبز و سیاه نظام را بوحشت انداخته و قبلا دوخرداد و اکنون سبزه را از خود بیرون داده است. فرض بگیریم نظر این حزب درست است و مردم در چهار چوب سبزهها اعتراض میکنند، در این صورت تکلیف شعارهای رادیکال و مدرن و دفاع از تلاش مردم برای خلاصی از دست این حکومت اسلامی چه میشود؟ در چنین صورتی وظیفه حزبی که خود را کمونیست میدانند دخالت گری فعال برای ایجاد تغییر در این حرکات مبارزاتی توده ای به نفع مردم است، نه کناره گیری. آیا این حزب در این حرکات توده ای رگه ای مترقی نمی بیند که نسبت به سرنوشت آن احساس مسئولیتی بکند؟ وجود شعارهای متفاوت از جمله چپ، مذهبی، مدرن، سرنگون طلبانه، آزادیخواهانه و ملی گرایانه در این حرکتها نشانه شرکت عموم گرایشات و عدم هژمونی راست و چپ بر آن و تقیلائی جامعه برای خلاصی از دست این رژیم است. اگر مردم به سبزهها امید بسته اند از سر دخالت در آن میشود جامعه را متوجه خورش کرد و بنفع کارگر و مردم در آن تغییر بوجود آورد. اصل مطلب در بطن این جریانات تسلط افق نخواستن رژیم است و این افق فراتر از شعار ها و "سبز" ها بر این اعتراضات حکم میراند. جامعه در بزرگترین اعتراض تاریخ خود به رژیم، طرفدار "سبز" نشد، دارد علیه کلیت رژیم راه باز میکند و موانع را از سر راه پاک میکند. مگر این حزب بر روی این کره خاکی زندگی میکند یا در هوا؟ کدام حرکت کارگری و توده ای در دنیا هست که چپ و راست و کمونیستها و لیبرالها و مذهبی ها و ناسیونالیست ها و غیره برای تغییر در آن به نفع خود دخالت نکنند؟ همه در این ماجرا برای دفاع از منافع جنبش خود و منافع جریان خود دخالت کردند و حزب "حکمتیست" از آن دور گرفت و نه نمایندگی کارگران را کرد و نه زنان و جوانان، این حزب فقط نماینده خودش بود، نه مردم و نه کارگران و نه هیچ حزبی نمی تواند کارخانه تولید حرکات خالص سرخ و انقلاب سازی براه بیندازد و سوسیالیستی اش کنند تا سران این حزب برای ورود بدان قدم رنجه بفرماید. تقصیر کسی نیست جامعه طبقاتی است و نیروهای سیاسی مختلف در آن فعالند. افق ناظر بر اعتراضات مردم، افق خلاصی از دست این نظام و قوانین مذهبی شاخص اصلی و معرف حرکات اخیر و تعیین کننده سیاست درست در قبال آن است. میدانم این جنبش اعتراضی با این اهمیت اش با تئوریهای حزب "حکمتیست" و تز متعارف شدن رژیم در تناقض است، جامعه را نمی توان کاری کرد و تنها راه این است که این حزب تئوریهای خود را دور بریزد. هیچ جریان جدی در دنیا بطور مستقیم رهنمود بی عملی به صفوف خود نمی دهد، بلکه سیاست اش این را میگوید و از سیاست این حزب هیچ پراتیک مترقی و هیچ احساس مسئولیتی در برابر با وضعیتی که جامعه ایران بدان دچار شده است در نمی آید. نتیجه عملی این سیاست به همین جا ختم نمی شود و در دور دستها نشسته اند و از موضع بالا سری و اشرف منشی سیاسی مردم را سرزنش و تحقیر میکنند و مدام جنبش اعتراضی مردم را "جنبش اسلامی" و طرفدار سبز میخوانند و به آن انگ و تهمت میزنند و البته این

استعداد و زبردستی را در برخورد بهر پدیده ای از خود بروز داده اند. این حزب شعور مردم را دست کم میگیرد و گوئی تنها او است که موسوی را کشف کرده و مردم و جریانات دیگر از ارتجاعی بودن آن سر در نمی آورند. سرمایه گذاری این حزب بر سر موسوی بیراهه ای است که با حاشیه ای شدن آن به پایان خود میرسد و راه اصلی صف مردم و تلاش برای سازماندهی و هدایت مبارزات آنها است. همین الان که موسوی و دارودسته اش شکست خورده اند تیراندازهای این حزب صیقلی ندارد و رو به هوا است. این حزب نمی بایست سرنوشت خود و سرمایه سیاسی را به موسوی بعنوان پدیده گذرا وصل میکرد، جریانات راست برای کنترل حرکت مردم اینکار را میکنند و کردند، چرا این حزب عملا پرچم آنها را بالا میبرد؟ مردم مسئله "تقلب" و ماجرای "انتخابات" را فراموش کرده اند، اعتراضات به فاز دیگری رفته، موسوی را بجا گذاشته اند و خامنه ای از "سقوط" صحبت میکند، سبزه ها در فکر اقدامات دیگری هستند که جلو این سیل را بگیرند و با شعار "جمهوری اسلامی نه یک کلمه زیاد و نه یک کلمه کم" علیه مردم صف بسته اند اما این حزب فاز "انتخابات" را ول نمی کند و در محدوده سبزهها باقی مانده است. سیاست این حزب به گونه ای است که رشد اعتراضات مردم بیشتر دچار دردمش میکند و جلو رفتن سبزهها و "متعارف" شدن رژیم مشکلات درونی اش را کم میکند. به همین خاطر بین تثبیت رژیم در شرایط فروکش کردن اعتراضات توده ای، و یا بر بزرگی سبزه رهبر بودنش در دوره هیاهوی آنها مرتباً رفت و بر گشت دارند تا درستی تئوری هایش را اثبات کند.

باز هم فرض بگیریم مردم به جایی نرسیدند و سبزهها کاره ای شدند، یا اینکه دولت احمدی نژاد توانست ارتجاع مذهبی را از این مخصمه نجات دهد و ارتجاع را باز سازی کند، آیا این نشانه درستی سیاست ایندوره حزب "حکمتیست" است یا اینکه مردم از سر ناچاری و بی آلت رانندگی و در نتیجه ناتوانی اپوزیسیون چپ و اینگونه تئوریهای بی ربط به چنین وضعی دچار خواهند شد؟ در سال 57 مردم برای سرکار آوردن حکومت اسلامی قیام نکردند، اما دولت اسلامی سرکار آمد، امروز هم مردم برای سرکار آوردن سبزهها به خیابان نیامده اند، دولت اسلامی را نمی خواهند و شاید نتیجه آن مساوی با امیال و آرزوهائی نباشد که بخاطرش به خیابان آمده اند. انتظار از حزب مسئول و سیاسی دخالت نمودن در جهت به پیروزی رساندن مبارزات مردم و دادن افق بدان است. کمونیستها نسبت به سرنوشت مردم متوهم به سبزهها، نسبت به مردمی که به ملی گرایی آغشته اند، نسبت به آنهایی که شعارهای رادیکال میدهند، نسبت به زنانی که حجاب ها را پرت کردند، نسبت به کارگران و سرنوشت جامعه و هر اتفاقی در آن بیفتد خود را مسئول میدانند. کنار نشستن و زدن مهر سبزه بر پیشانی این اعتراضات امر آن حزبی که ادعای کمونیستی دارد نیست و این را بی بی سی و بقیه به نحو احسنی انجام میدهند تا مبارزات را در همین دایره مهار کنند. اگر هم سبزهها به جایی برسند این حزب هیچگونه حقانیتی از نظر منافع عمومی جامعه و کارگر و زنان و جوانان و بقیه مردم ندارد، اما از نظر موسوی و رفسنجانی و مهدی کروی و رسانه های غربی دارد. خیر تز "متعارف" شدن رژیم به جیب ملی اسلامیه و احمدی نژاد میریزد. درست از آب در آمدن سیاست این حزب شبیه درست از آب در آمدن سیاست حزب توده و اکثریت در سرکار آوردن رژیم اسلامی و تحکیم آن در سال 1358 است. اگر توده ایها حق داشته باشند بخاطر سرکار آمدن جمهوری اسلامی درستی سیاست آن روز خود را به

در حاشیه مرگ تراژیک سهیلا قدیری (خورشید)

روز چهارشنبه 29 مهر زنی جوان (سهیلا قدیری) توسط جلدان اسلامی به دار آویخته شد و جانش را گرفتند. سهیلا به جرم قتل فرزند 5 ماهه اش بدار آویخته شد. بعد از اعدام این زن دایی او به دادگاه مراجعه و در میان انده زیادی از مرگ این زن چنین اظهار می دارد: "متأسفانه زندگی خورشید (سهیلا) حدود 10 سال قبل وقتی پدرش در يك نزاع محلی کشته شد از هم پاشید و وضعیت زندگی اش به هم خورد بعد هم از خانه فرار کرد. او برایم پیغام گذاشته بود دفترچه خاطراتش را بخوانم تا علت فرارش را بدانم. وقتی خورشید از خانه فرار کرد دنبالش نرفتم چون ما از يك قوم متعصب و از ساکنان یکی از شهرهای جنوب کشور هستیم و دختری که از خانه فرار کند دیگر ارزش و اعتباری برای خانواده ندارد" وی می افزاید که "اریدیهست امسال خانم مددکاری از زندان با ما تماس گرفت و گفت: خواهرزاده در زندان است و می خواهد با ما صحبت کند. اما با شنیدن این جمله آنقدر عصبانی شدم که گفتم: اعدامش کنید و نگارید آزاد شود.

مرد میانسال که اشک در چشماش حلقه زده بود، گفت: باور کنید نمی دانم چرا این حرف را زدم اما به خدا بلافاصله پشیمان شدم و گفتم تلفن را بدهید با او صحبت کنم. وقتی صدایش را شنیدم دلم گرفت. از آن همه شادابی و نشاط 10 سال قبل هیچ اثری در صدایش نبود. او مثل یک زن جا افتاده صحبت می کرد، گفت: دایی اینجا غیر از خانم مددکار هیچ کس هویت واقعی مرا نمی داند. به همه گفته ام کسی را در این دنیا ندارم اما تو می دانی که من چقدر فامیل دارم اما اینجا تنها و غریبم. در این سال ها خیلی سختی کشیدم. اگر می توانی بیا و برایم کمی پول بیاور.

گفتم: پول می خواهی چه کار؟

گفت: اینجا فقط غذا مجانی است اما دلم میوه می خواهد. وقتی بقیه هم سولوی هایم میوه یا شیرینی می خورند من هم دلم می خواهد. چون 3 سال است که میوه نخورده ام!

دایی سهیلا ادامه داد: خواهرزاده بیچاره ما به من نگفت قرار است اعدامش کنند و گرنه هر کاری از دستم برمی آمد برایش انجام می دادم.

او در رابطه با گذشته زندگی سهیلا چنین گفت: "متأسفانه پدرش بعد از بازنشستگی، یک دکه کوچک راه انداخت و خورشید را در نوجوانی وادار می کرد سیگار بفروشد. از همان جا بود که کم کم مسیر زندگی اش عوض شد. خورشید دختر زیبایی بود اما در مسیر درستی قرار نگرفت و در سن کم به خاطر مشکلات خانواده اش به بیراهه رفت شاید هم مردن برای او بهتر بود. چون دیگر راه برگشتی برایش وجود نداشت. حالا هم آمده ام تا جسدش را تحویل بگیرم و آن را به شهرمان ببرم و دفنش کنم."

مرگ این زن جوان و داستان زندگی او اگر منحصر بفرد و تک موردی نباشد، در خود کافی است که بعنوان کیفر خواست میلیونها زن بخت برگشته و رانده شده از جامعه، علیه سرمایه، دولت و دادگاه و احکام اسلامی اش اعلام شود. کیس زندگی سهیلا قدیری از مواردی است که باید با آن کل نظام سرمایه داری، بورژواهای با و بدون عمامه و کل نظام حاکم را به محاکمه کشید. سرنوشت تراژیک سهیلا با فقر دامنگیر خانواده اش، با مصائب اجتماعی - اقتصادی جامعه طبقاتی متولد شده و سپس جانش را داده است. اعتیاد، فاحشه گری، زدی و ده ها مورد از این شکل زاده این جامعه کثیف، بی رحم و طبقاتی است. اگر ثروت و امکانات مناسب داشته باشید، فرزندان در مدارس عالی، آکادمیهای معتبر و با زندگی مرفه و امنیت اجتماعی و اقتصادی زندگی میکنند. اما "زندگی" سهیلا و سهیلاهای دیگر نوع دیگری رقم می خورد، او در سن جوانی قربانی میشود، و بجای مدارس عالی، تخصص و رفاه و امنیت و دوره های آکادمیک زندان و سپس

صحيح بحساب آوريم و وارد چگونگی صحت و سقم آنها نشويم، در هيچ منطقی نمی گنجد که اعتصاب در چند خیابان شهر سنجند و "تعدادی" از مغازه های شهر میروان و کامیاران را "اعتصاب عمومی" مردم در کردستان نام نهاد. آیا در یک شهر، شهرستان، شهرک، بخش و یا روستایی در کردستان در 28 مرداد امسال اعتصاب عمومی شد تا ما جنجال درونی این حزب را اعتصاب عمومی در کردستان بنامیم؟ مگر دوره دوره پارینه سنگی است که خبر آن "اعتصاب عمومی" به کس دیگری خارج از این حزب نرسیده باشد؟ مگر علاقه مندان به تعقیب چنین مسائلی در ایران و خارج از ایران کم اند؟ مگر تلفن و رادیو و بلاگ و خبرنگار و تلویزیون و انترنت در آن روزها از کار افتادند و افراد پرسش گر و علاقه مند بی خبر ماندند یا اینکه همه عالم بجز این حزب خیرات را عوضی دریافت کرده اند؟ راستی منشا و خاصیت خبر این اعتصاب عمومی دروغین برای این حزب چه بود؟ با این روش میخوانند "جنبش" خودشان را بوجود آورند یا اینکه از این طریق صف خود را به خلسه می برند و منسجم میکنند؟ اگر این حزب واقعبینان را آنطور که اتفاق افتاد بازگو میکرد و اعلام میکرد تلاش آنها برای اعتصاب این اندازه جواب گرفته و حقیقت را بیان میکردند، بسیار بهتر بود و حداقل جلو خود فریبی در درون این حزب و اقتضای بار آورده در سطح جامعه گرفته میشد. ولی اینگونه پخش خبر غیر واقعی در روز روشن آنهم راجع به یک واقعه اجتماعی اتفاق نیفتاده به اعتبار کل چپ و وجه اجتماعی جنبش کمونیستی ضربه میزند و عملی است فرقه ای و غیر مسئولانه.

همزمان با اینها، سکوت و بی تحرکی ایندوره مردم در کردستان را نه تنها بعنوان خلاء و یا ضعفی در اعتراضات سرتاسری مردم ایران نمی دانند، آنرا ستودند و تئوریزه کردند. به بی تحرکی مردم در کردستان مدال افتخار دادند و حول محسنات قاطی نشدن آنها با اعتراضات سراسری خارج از کردستان تبلیغات براه انداختند و شادمانی کردند. پشت روی هر دو برخورد این حزب به کردستان، یعنی جنجال حول "اعتصاب عمومی" انجام نگرفته را در پناه ستایش از بی تحرکی و سکوت مردم در این منطقه قرار دهید، تا عمق علایق ملی و محلی گری این سیاست ها بر ملا گردد. مطلب "کمونیسم ملی و فراخوان به اعتصاب عمومی در کردستان!" را به همین موضوع اختصاص داده ام. توجه اینکه موضع سیاسی ایندوره این حزب از دید نیروهای ملی گرا پنهان نماند و توجه نیروهای ناسیونالیست و روشنفکران آنرا به خود جلب کرد و ضمن غرولند بخاطر پیشنهاد این حزب و تداعی شدنش با چپ، با سمپاتی و تأیید عملکردهای این دوره اش را در کردستان و در برخورد به مبارزات سراسری ایران تعقیب کردند.

دلایل دچار شدن این حزب به این سرنوشت تراژیک را خودشان بطور فشرده ای در بیانیه پلنوم پانزده کمیته مرکزی آورده اند و در بخش آخر این نوشته بنام "استراتژی و آلتز ناتیو کمونیستی کدام است" این بیانیه و بیانیه دفتر سیاسی حککارا بطور خیلی خلاصه مورد بحث قرار داده ام.

ادامه دارد

مجیدحسینی

30 نوامبر 2009

رخ ما بکشند و خود را محق جا بزنند، بهمن شفیق و کورش مدرسی و حزیش محق اند از تلاش خود در قلمداد کردن سبزه ها به رهبری اعتراضات مردم دفاع بنمایند و نتیجه فرضی بالا را دال بر درستی سیاست خود بدانند. جامعه و افکار عمومی نه آن موضع را از حزب توده قبول کردند و نه این موضع را از حککح قبول خواهد کرد. آن موقع حزب توده به بهانه ضد امپریالیست بودن و ضد آمریکائی بودن رژیم سیاست توده ایستی خود را توجیه میکرد، امروز به بهانه دخالت سبزه ها در اعتراضات مردم اینکار انجام میگردد. چهار چوب روش و سنت سیاسی یکی است و فقط شرایط سیاسی و رویدادهای مختلف در آن با هم فرق دارد. قبلا در همین مطلب نزدیک به یکسال پیش راجع به سیاست های این حزب و انتهای عملی تر "متعارف" شدن رژیم و تشابهات توده ایستی آن هشدار داده بودم.

تحلیل کنونی این حزب از جمهوری اسلامی، موضع سیاسی آن در قبال جریانات اخیر شهرها، قرار دادن کردستان در مقابل با بقیه ایران مجموعا یک کیس اند و یاد آور سنت توده ایستی و زمینه های آن در این حزب است. در متن مصاحبه پیاده شده کورش مدرسی بنام "تحولات سیاسی کنونی و تراژدی در جریان" مصاحبه با پرتو 27 ژوئیه 2009 آمده است.

"می خواهم بگویم که تراژدی از هر دو طرف دارد اتفاق می افتد، طرف توه به احمدی نژاد و طرف دیگر آن توه به موسوی، و باید جلوی آن را گرفت"

این حزب با این صراحت و روشنی رویدادهای اخیر در ایران را ناشی از توه مردم به احمدی نژاد و توه به موسوی میدانند و با این صراحت مبارزات گسترده مردم را بنام دعوی درون رژیمی معرفی میکنند. از نظر این حزب مردم شرکت کننده در این اعتراضات و حتی در ایران، البته بجز کردستان، دو دسته اند یا طرفدار "سبز" اند و یا "سیاه". با این موضع و بهانه از سیاست و دخالت در اوضاع سیاسی ایران کنار کشیدند و حفظ اصالت "ایدئولوژیک" و "اصولیگری" چپ رادیکال را بر پراتیک کمونیستی و انقلابی ترجیح دادند و حول توجه به مبارزه طبقاتی به مارکس و به منصور حکمت جنجال به پا کردند، پشت طبقه کارگر و لفاظی در باره آن پنهان شدند. این موضع می تواند تسلی خاطر روحی درونی جریانات چپ رادیکال و غیر کارگری را فراهم آورد، از خود راضی اشان کند بخاطر اینکه از "خط" خارج نشده اند، اما ربطی به جامعه و خارج از چهارچوب این خانواده سیاسی ندارد. رهبران این حزب بخاطر "کشف" سبز و سیاه در درون تشکیلات به همدیگر مدال میدهند، در عالم اوهام خود را می فریبند و مدعی اند که تنها آنها علیه سبز بودند و بقیه جریانات سیاسی و مردم به سبزه متوهم اند. شاید بشود این گفته های غیر واقعی را قاطی تحلیل آنها از رویدادهای ایران کرد و بحساب تحلیل غلط گذاشت و اما بعدی را نمیشود کاری کرد. در ادامه این ادعای غیره واقعی راجع به مواضع دیگر نیروها، ادعای غیر واقعی بزرگ و بی سابقه ای را در ابعاد جامعه طرح کردند و مدعی اند در 28 مرداد امسال بفراخوان آنها در کردستان اعتصاب عمومی شده است. مبنای این ادعا بر اساس اطلاعاتی شماره یک مورخ 28 مرداد برابر با 19 اوت 2009 کمیته کردستان این حزب طرح شده است. اگر اخبار و گزارشات آمده در این اطلاعیه و دو اطلاعیه بعدی توسط این کمیته در رابطه با این "اعتصاب عمومی" را مبنا بگیریم و این گزارشات را بطور صد در صد

10 اکتبر روز جهانی علیه اعدام را به روز محاکمه رژیم صد هزار اعدام تبدیل کنیم

10 اکتبر روز جهانی علیه اعدام است بشریت متمدن این روز را بعنوان روز اعتراض علیه شکنجه ترین عمل در گرفتن جان انسانها تبدیل نموده است. بشریت به این عمل ضد انسانی نه خود را گفته و خواهد گفت.

در سطح جهانی اکنون اکثریت کشورها با توجه به تنفر عمومی از این عمل شنیع اجرای حکم اعدام را ممنوع کرده اند در کشورهای که هنوز حکم اعدام اجرا می شود حاکمان و دولت‌نهای طرفدار اعدام اجرای این حکم و نگاه داشتن این قتل سازمان یافته را بعنوان حمایت جامعه و راه مقابل با جنایت و قتل اعلام می دارند. در رژیم اسلامی اجرای این عمل ضد انسانی را با انتظاب با قوانین ضد انسانی اسلامی و قانون قصاص بعنوان راه گرفتن "انتقام" از قاتلان اعلام می دارند. سوی اینکه راه مقابله با هر قتل و جنایتی اجرای جنایت و قتل سازمان یافته نیست. تجربه نشان داده است که اکنون در کشورهای که حکم اعدام در آنها لغو گردیده است. به مراتب این جنایاتی کمتر صورت می‌گیرد.

اعدام عملی سازمان یافته و با برنامه برای گرفتن جان انسانهاست این عمل به هر دلیلی و با هر بهانه ای قابل قبول نیست این عمل یکی از ابزارهای حاکمان جامعه برای ترساندن و مرعوب نمودن مردم است. باید این اقدام شنیع و ضد انسانی ممنوع گردد. باید با مردم جهان علیه این جنایت سازمان یافته ایستاد و انزجار خود را از آن ابراز نمود. اعدام یکی از ابزار دولتها برای به تمکین کشاندن جامعه و تثبیت حاکمیتشان است. ابزاری برای ارباب مردم در مقابل حکومت است. سی سال حاکمیت رژیم اسلامی با اعدامهای دست جمعی و اعدامهای سالهای 61 و 67 است. صد هزار اعدام گوشه ای از جنایت این رژیم علیه مردم ایران است.

جمهوری اسلامی رژیم صد هزار اعدام، رژیم اعدام کودکان، رژیم قصاص و جنایت اسلامی است. اعدامهای دسته جمعی زندانیان سیاسی بجرم اعتقاد و باورهایشان، اجرای قوانین ضد انسانی اسلامی در اعدام زنان و دختران و تجاوز به آنها قبل از اجرای حکم اعدامشان، نگاه داشتند کودکانی که باید دوران نوجوانی خود را در بند زندانها با کابوس رسیدن روز موعود طناب قصاص اسلامی خادمان خدا و دین بسر برند. است. جامعه انسانی و مخالفین اعدام در هر شرایطی صدای ترس از مرگ و اعدام، صدای تلاش برای نجات از اعدام دلارا دارایی را که در سحرگاه تاریک همراه خفاشان ضد انسان زندان رشت در پشت پنجره زندان دار حلق آویز کردنش را به خانواده مادر و پدرش را اعلام میکرد، فراموش نخواهد کرد. من خانواده ام هرگز جنایت و عمل ضد انسانی زندانبانان و عاملین اعدام نعمت نودینیان را که هنوز کمتر از بیست سال سن داشت، و برای وداع

اعدام در انتظارش است. به چوخه دار و حلق آویز نظام ارتجاعی و کثیف اسلامی سپرده میشود. زندگی و مرگ سهیلا تراژدی زندگی میلیونها دختر و زن جوانی است که بدلائل مختلف اجتماعی قربانی نظامی میگردند که جان انسان در آن ارزشی ندارد.

داستان زندگی این زن تراژدی است که روزانه هزاران دختر جوان در جامعه ای که هیچ حمایتی برای دفاع از کودکانی که بدلائل اجتماعی مختلف بدون سرپناهی شده ندارد در چنین مواردی که مسله فرار دختران است نظام اسلامی با فرهنگ ضد انسانی و مردسالارانه عملا از هنگامی که این دختران خانواده را ترک می کنند ابقا کننده فرهنگ ناموس پرستانه است. به ماجرای سهیلا نگاهی بیندازید در کل این پروسه کسی نمی گوید و جایی بازتاب پیدا نمی کند که این زن بی دفاع با توجه به شرایطی که در آن قرار داشته چرا فرزند و دلبنده 5 روزه اش را کشته است. اما فهم این مسله در جامعه تحت حاکمیت اسلامی برای ما که بیش از سی سال حاکمیت این از گوربرخاسته ها را تجربه کرده ایم ساده است. کدام انسانی حاضر است فرند و دلبنده را بکشد؟ خورشید بی پناه معلوم نیست که در چه رابطه ای دارای فرزند شده هیچ جا از پدر این فرزند 5 روز خبری داده نمی شود. کل ماجرای مرگ این مادر و فرزند را در پرده ابهام نگه داشته اند. او را محکوم به مرگ نمودند خبر آنرا برای ایجاد رعب و وحشت در جامعه پخش نمودند و هنگامی که دایمی داغدارش به دادگاه مراجعه کرده و زندگی تراژدی این زن را بازگو نمود قاتلان او این چنین اظهار نظر می کنند.

" قاضی جابری با شنیدن این حرف گفت: سهیلا شب آخر وصیت کرده به هیچ عنوان جنازه اش را تحویل خانواده اش ندهیم.

وی در ادامه گفت: خواهرزاده شما از زمان دستگیری اش به اتهام قتل پسر کروزه‌هاش در بهزیستی - شهریور 85- خود را سهیلا معرفی کرده و تمام مراحل قانونی پرونده با این هویت - که البته برای ما جعلی بودش محرز بود - طی شد. اما از آنجا که می‌گویند مددکار زندان از هویت واقعی سهیلا مطلع بوده تلاش خواهیم کرد در صورت اثبات هویت واقعی اش، جسد را به خانواده اش تحویل دهیم."

جانبان اسلامی با قوانین عدل الهیسان چون خفاشانی سایه بر جامعه افکنده اند اعدام و قصاص راه آنها برای مقابله با مصائب اجتماعی است که خود بانی ایجاد و ابقای آن هستند. اینها حفظ نظام و حکومتشان در گروه پاسداری از چنین قوانین ضد انسانی است. در آن سوی خبر نیز مالاکنون با هر مورد اعدام و قصاص و سنگسار این جانبان نفرت عمیق مردم معترض به این عمل شنیع را می شنویم. در میان اخبار اما خبر از اطلاعیه تعدادی از استادان دانشگاهها در محکومیت مرگ این زن داده شده. را می شنویم باید این صداها را وسیعتر و هر چه توده ای تر کرد.

در جمهوری اسلامی قانون قصاص و فرهنگ مردسالاری که قوانین اسلامی ابقا کننده و پشتوانه اشاعه این فرهنگ و حمایت کننده آن هستند عامل اصلی چنین تراژدیهای هستند باید جنبش نه به اعدام، نه به قوانین ارتجاعی ناموس پرستانه اسلامی، و دفاع از حق هر شهروندی برای آزادی انتخاب زندگی را به مبارزه ای اجتماعی تبدیل نمود. باید صحنه های مرگ چنین عزیزانی با میلیونها پیام از ابراز انزجار و تنفر از قتل این عزیزان تبدیل نمود. باید دست خادمان خدا را از سر جامعه برای اجرای چنین جنایاتی کوتاه نمود.

اعدام این شنیع ترین قتل عمد است. بشریت متمدن نباید اجرای چنین احکامی را تحمل کند. در جامعه ای که بشریت توانسته باشد حکم اعدام را لغو کند بدرجه ای به جامعه انسانی نزدیکتر شده است.

اسد نودینیان

شنبه 9 آبان 1388

با برادرش که هم بند او بود، و برای يك ملاقات و ملاقات آخر به چند ثانیه دیدار تن داده بود را فراموش نخواهیم کرد. ما و صدها هزار خانواده داغیده در ایران به صف مخالفین سر سخت و مبارزین تعلق داریم که با تمام توان و نیرویمان تلاش خواهیم کرد که حکم اعدام در ایران و سراسر دنیا را ممنوع کنیم. در ایران تحت حاکمیت رژیم جنایتکار اسلامی پیش شرط لغو حکم اعدام در گرو سرنگونی و بزیر کشیدن نظام جمهوری اسلامی، است.

این رژیم در طول سی سال حاکمیتش و با اجرای قوانین قصاصش عملا در ایجاد فضا انتقام کور اسلامی و ایجاد تنفر در میان مردم زخم خانواده های داغیده ای را که بدلائل مختلف در صحنه های عزیزانی از خود را از دست می دهند. نفاق و تفرق و انتقامی جویی را در مقابل تلاش برای بازسازی و ترمیم این گونه حوادث در جامعه دامن می زند.

در ایران جنبش دفاع از حقوق انسانی تاکنون در فستیوالهای دفاع از حقوق کودکان و زنان تنفر خود را از این عمل شنیع نشان داده است. تلاش خانواده های زندانیان سیاسی و کسانی که عزیزانشان را در رویدادهای اخیر توسط رژیم به قتل رسیده اند نمونه های از تلاش و ابراز انزجار جامعه از اعدام و اجرای آن است. باید این تلاش را گسترده تر نمود. باید تلاش نمود با هر مورد اعدام تحت عنوان انتقام و قصاص ایستاد باید این مراسمهای شنیع و ضد انسانی را به صحنه تنفر و انزجار از اعدام تبدیل نمود.

در 10 اکتبر امسال 8 کودک در معرض اعدام قرار دارند دادستان استان کردستان خواهان اجرای حکم اعدام تعدادی از کسانی که به جرائم سیاسی در زندانهای رژیم بسر می برند شده است. رژیم در مقابله با اعتراضات توده ای مردم با تجاوز به برخی از زندانیان آنها را سر بنیست و یا به شیوه ای مشکوک کشته است پرونده این رژیم جنایت کار را باید در جامعه بین المللی پیش کشید باید این روز را به روز اعتراض علیه این رژیم جانی تبدیل نمود.

باید با تمام توان تلاش نمود جان این 8 کودک را که در معرض اعدام هستند را نجات داد. باید با تمام توان کوشید جان عزیزانی که اکنون در زندانهای رژیم اسلامی در معرض اعدام هستند را نجات داد.

در خارج کشور باید پرونده جنایتهای رژیم اسلامی را افشا نمود باید نشان داد که خادمان خدا در ایران پرونده ای سی ساله از اعدام و جنایت به پیش از صدهزار را دارند.

در ایران اسلامی راه خلاصی از جنایت اسلامی قصاص و اعدام سرنگونی رژیم اسلامی است.

اسد نودینیان

برگی از تاریخ:

بیاد مبارز جنبش کمونیستی، جعفر شفیعی!

نسان نودینیان

اولین بار رفیق جعفر شفیعی را در بوکان در گرماگرم و التهابات خیزش توده ای در سال ۱۳۵۷ چند روز قبل از قیام بهمن، ملاقات کردم. همراه رفیق فاتح شیخ برای اطلاع از تجارب آنروزهای خیزش های توده ای به بوکان سفر کردیم. در مسجد بوکان توده وسیعی از جوانان و مبارزین شهر تجمع کرده بودند و در مورد حاکمیت توده ای و اداره شهر و پاکسازی شهر از نیروهای امنیتی و نظامی صحبت میشد. رفیق جعفر شفیعی را در آنجا با همان احساسات گرم، صمیمانه و خاکی که سالها بعد در صفوف کومه له بودیم و شاهدش بودیم. قبل از قیام در مورد رفیق جعفر شفیعی از طریق رفیق عبدالله کهنه پوشی (عنه شیخ عزیز) نحوه زندگی و کار در میان کارگران و تلاش برای ایجاد هسته هایی از کارگران و سازمان دادن روشنفکران مطالب زیادی شنیده بودم. میدانستم رفیق عبدالله کهنه پوشی در تبریز همراه رفیق جعفر شفیعی و جمعی از کمونیستها در محافل و محل کار و زندگی کارگران کار و زندگی میکند. ارتباط ما تا دیدن مجدد او در اردوگاه کومه له قطع شد. متأسفانه حادثه ناگوار و سنگین از دست دادنش مجال نداد که کمونیسم در ایران از توانمندیهای خستگی ناپذیر و پر قدرت رفیق جعفر شفیعی بهره بیشتری ببرد. در سال ۱۹۹۹ کتاب «جنبش اول ماه مه در کردستان» را جمع آوری و نوشتم. یک فصل از کتاب به انعکاس سیاسی جنبش اول ماه مه پرداخته است، در این فصل نوشته ای از رفیق جعفر شفیعی را آورده ام. سال های ۱۳۶۴ تا ۱۳۶۷ با مراسمهای توده ای و علنی اول ماه مه ها در سنندج، در تاریخ جنبش کارگری ایران و کمونیسم ثبت شده است. در این سالها جنبش کارگری در شرایطی که خفقان سیاسی و سرکوب جمهوری اسلامی در ابعاد وسیع و سراسری وجود داشت، جنبش کارگری در سنندج تحت هژمونی و اتوریته کومه له و حزب کمونیست ایران مبتکر برپایی مراسمهای علنی و پر قدرت روز جهانی کارگر بود. کارگران در تجمعات خود کيفر خواست سیاسی و طبقاتی خود را به بورژوازی و دولت حاکم اعلام میکردند، و با این تحرکات امید و آرمانهای سوسیالیستی و دنیایی فارغ از ستم و بی عدالتی اجتماعی را نوید میداند، و عملاً در شکستن فضای سرکوب و خفقان آن روزها موثر بودند. در این برگ از تاریخ و با این مقدمه بخشهایی از

سخنرانی رفیق جعفر شفیعی را در ارتباط با اول ماه مه سال ۱۳۶۶ را میخوانید! متن کامل این نوشته در کتاب «جنبش اول ماه مه در کردستان» در سایت مبارزان کمونیست و کارگران قابل دسترس، است. بخشهایی از نوشته رفیق جعفر شفیعی:

((اول ماه مه سنندج، مهمترین درسها و نتایج: آن حرکت امید بخش جنبش کارگری ایران که در مه ۶۶ در شهر سنندج درخشید، بویژه از این نظر ارزشمند و غرور آفرین است که مهر سیاستها، شعارها و روش های مبارزاتی کمونیستی را بر پیشانی خود داشت. پرچم مطالباتی که توسط کارگران سنندج در اول مه برافراشته شد، نه فقط به کارگران کردستان بلکه به همه کارگران ایران تعلق دارد. در این روز کارگران سنندج عملاً به سخنگوی اعلام نشده میلیونها خانواده کارگری ایران تبدیل شدند که اختناق طاقت فرسای جمهوری اسلامی مجالی برای سر بلند کردن آنها نداده است. بعلاوه حرکت کارگران سنندج در اول مه نشان داد که جنبش کارگری کردستان علیرغم جوان بودن، از موقعیت، شرایط و امکانات مناسبی برای نیرومند شدن برخوردار است که لازمه اش بکارگیری واقعی و جدی همه امکانات فوق است. این حرکت، حرکتی تصادفی و اتفاقی و یا حرکتی مبنی بر انقلابیگری آنی این یا آن کارگر در ساعات روز اول مه نبود، حرکت مملو از رزمندگی کارگران سنندج - که جمهوری اسلامی را در نگرانی عمیق تر فروبرد و ناباوران را به تعجب واداشت - و محل تلاقی روندهایی است که از سالها پیش در کردستان عمل میکرده اند. شناخت این روندها بدون شک به پیشبرد جنبش کارگری در کردستان کمک خواهند کرد.

از پراکندگی بسوی همبستگی و سازمانیافتگی: حکمت اول مه سنندج، ادامه منطقی مبارزاتی است که کارگر در کردستان، تاکنون بر سر مطالبات چون دستمزد، شرایط بهتر کار، بیمه بیکاری و تامین معیشت، و.... و بالاخره علیه سیاستهای جمهوری اسلامی، علیرغم هر نوع ضعف و پراکندگی پیش برده اند. کوره پزخانه ها، سدها، کارخانه ها و کارگاهها، موسسات دولتی، شرکتهای ساختمانی و راه، قالیبافی ها..... همگی شاهد اعتراضات، نارضایتی ها و مبارزات کارگران علیه شرایط کار و اختناق حاکم بوده اند. این مبارزات عمدتاً پراکنده بوده اند، پراکندگی



یکی از خصوصیات این مبارزات بوده است. اما در دو سال اخیر، شاهد نمونه های زنده و چشمگیری از تقویت عنصر سازمانیافتگی و اتحاد در مبارزات کارگران هستیم که نشان میدهند جنبش کارگری در کردستان در سرآغاز جریان غلبه بر پراکندگی و از هم گسیختگی خود قرار گرفته است. نقطه برجسته این تلاش حیاتی در ماههای قبل از مه، اعتصاب پیروزمند و متحدانه و هم زمان ۵۰ کور آجر پزی در اطراف شهر بوکان که نه فقط در سطح کردستان بلکه در سطح ایران نیز خود حرکتی کم نظیر در شرایط کنونی و نقطه قوتی برای جنبش کارگری ایران بود. جنبش مه سنندج نمونه برجسته تری از این حرکت بود، برگزاری علنی و متهورانه مراسم اول مه توسط هزاران تن از کارگران زن و مرد در این شهر - که کاملاً طبق برنامه قبلی صورت گرفته بود و از مدتها قبل تدارک سیاسی و عملی آن داده شده بود - بدون درجه معینی از سازمانیافتگی و اتحاد در بین نه فقط توده های کارگر بلکه بدوا در میان رهبران آنها اصلاً مقدور نبود. مطالباتی که در متن يك قطعنامه ۱۸ ماده ای جمع وسیع کارگران بتصویب رسید، مطالباتی هستند که از سالها پیش توسط کمونیستها و کارگران کمونیست در کردستان مطرح و تبلیغ شده اند. "آزادی بی قید و شرط برای تشکلهای کارگری"، "تدوین قانون کار مترقی با مشارکت کارگران"، "برابری حقوق زنان با مردان"، "لغو قانون ضد کارگری اخراج"، "تامین بیمه بیکاری"، "امتنوعیت کار برای کودکان زیر ۱۸ سال"، "۴۰ ساعت کار در هفته و دو روز تعطیلی در هفته با پرداخت حقوق"، "بالا رفتن دستمزد و قرار دادن امکانات رفاهی در اختیار کارگران"، "لغو قطعه کاری" و.... این مطالبات فوری طبقه کارگر است که اگر تا دیروز در برنامه ها و نشریات کمونیسم انقلابی و از رادیوهای حزب کمونیست ایران ذکر، تبلیغ و ترویج میشدند، در اول ماه مه از زبان خود کارگران و بانگ رسا در میدانی شهر سنندج اعلام گشتند. (...))

نشریه مبارزان کمونیست را چاپ و پخش کنید

از سایت اینترنتی مبارزان کمونیست به نشانی زیر دیدن کنید

www.mobarez-k.com